

بررسی و تحلیل ماهیتی واژه عدل و عدالت در فلسفه و حقوق اسلامی

دکتر بهنام اسدی^۱

مدیر عامل و صاحب امتیاز موسسه قانون یار

استاد دانشگاه

چکیده

عدالت در لغت به معنای استقامت چیزی، مستقیم بودن، انصاف، میزان و امر متعادل است و در اصطلاح حد وسط میان افراط و تفریط است و در این معنا از مهم ترین فضایل اخلاقی شمرده شده است. همه دوست دار عدلند و عدالت (علی الخصوص عدالت اجتماعی) یکی از شاخه های نیرومند وجدان اخلاقی بشر و سرمایه های بزرگ الهی است که اگر اجرا شود سعادت قطعی است؛ اما عمل به عدل کاری است سخت و دشوار و کمتر کسی است که بتواند به مقررات عدالت رفتار کند زیرا مسیر عدل ضد مسیر غرائز و عمل به آن مخالف با شهوات و تمایلات ناروای نفسانی است. عدالت برپایه حقوق واقعی و فطری استوار است، و ملاک و مصداق آن را شریعت و سنت نبوی و معصومان در تشیع تعیین می کند. اگرچه در حوزه هایی مانند حقوق، فلسفه، فقه و اخلاق ممکن است این مصادیق متفاوت باشند، اما این دلیل آن نیست که عدالت را نسبی بدانیم؛ زیرا نسبییت این مفهوم، با اساس خاتمیت و ابدیت دین مغایر است. لذا هر چند ممکن است در زمانها و مکانهای مختلف تفهم درک دینی و برخی ملاکهای ارزشی تغییر کند، ولی هیچگاه اصول کلی شریعت تغییر نمی نماید و تعریف منظور شده از عدالت نیز مبتنی بر این اصول لایتغیر است. با وجود این، راه برای فهم مصادیق جدید از عدالت تشریعی باز است.

واژگان کلیدی: عدل، عدالت، عدالت در حقوق، عدالت اجتماعی، عادل، عدالت تشریعی

^۱ مولف ۴۵ کتاب پژوهشی و نویسنده بیش از صد مقاله علمی تا سال ۱۳۹۹

آدرس الکترونیکی نویسنده: Drbehnamasadi@yahoo.com شماره تماس: ۵۲۶ و ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹

بخش اول: کلیات

عدالت مفهومی است که بشر در دوره‌های تاریخی پسین با آن آشنا شده است. از این رو در زمانی نه چندان دور نه واژه‌ای برای تعبیر از این مفهوم در زبان‌ها وجود داشت و نه معنی دقیق آن روشن بود. مفهوم عدالت در ذهن و زبان بشر مسبوق به عدم بوده و او در دوران‌های پسین از تاریخ خویش با آن آشنا شده است. سیر شکل‌گیری مفهوم عدالت در جوامع و دوران‌های مختلف متفاوت و تابع تجربه‌های تاریخی هر قوم بوده و از این رو درک‌های رایج در مورد عدالت در میان اقوام مختلف و در ادوار گوناگون یکسان نبوده است؛ به گونه‌ای که در میان درک‌های مزبور به سختی می‌توان به قدر مشترکی دست یافت که در مقام بیان معنی واژه عدالت بدان ارجاع شود. نگاهی اجمالی به واژه‌های رایج در زبان‌های امروزی در مورد عدالت نیز مؤید این ادعاست؛ به عنوان مثال، واژه «داد» در زبان پارسی به «فرمان و قانون» اشاره دارد، در حالی که واژه‌ی «عدل» و دیگر معادل آن «قسط» در زبان تازی حاکی از «انصاف و مساوات» و واژه justice در زبان‌های اروپایی حاکی از «توازن و تناسب» است. البته شاید بتوان گفت که درک‌های باستانی از عدالت در بسیاری از موارد دربردارنده نوعی داوری اخلاقی در مورد فعل متصف به عنوان عدالت بوده‌اند. در این میان تنها یک تفاهم نسبی در مورد مفهوم «عدالت قضایی» در طول زمان و در میان اقوام مختلف به چشم می‌خورد و می‌توان گفت که تقریباً از ابتدای پیدایش نهاد داوری در اجتماعات و جوامع بشری درکی بسیط از این مفهوم وجود داشته که به لزوم رعایت انصاف از جانب داوران در اعمال قواعد حاکم راجع بوده است. با این اوصاف به نظر می‌رسد که واژه عدالت بیش از آن که مفهومی اعتباری یا انتزاعی باشد، تنها نامی است برای توصیف حالتی در اجتماع که هر قوم با توجه به تجربه‌های تاریخی و مذهبی خویش وجود آن حالت در جامعه را می‌پسندیده است. در گذر زمان این مفهوم نیز چون مفاهیم دیگر در مرکز مذاقه‌های فلسفی فیلسوفان قرار گرفته است و هر کدام از آنان کوشیده‌اند حسب روش فلسفی خود مفهوم عدالت را توضیح دهند که در این میان برخی عدالت را امری کیهان‌شناختی و به معنی انطباق با نظم و سامان حاکم بر هستی دانسته‌اند و برخی دیگر آن را امری انسانی و برساخته توافقات بشری ارزیابی نموده‌اند. به دیگر سخن، این فیلسوفان کوشیده‌اند منشأی عقلایی

برای وجود احساس عدالت در بشر بیابند. توجه به این نکته ضروری است که تفکر نومیالیستی در مورد عدالت حقوقی به معنی انکار وجود ارزش یا ارزش‌های مطلق در حوزه‌ی روابط انسانی نیست و تنها متفکران را به جست‌و جوی مبنایی دیگر برای ارزش‌ها دعوت می‌کند. «عدالت» مفهومی است که بشر از آغاز تمدن خود می‌شناخته و برای استقرار آن کوشیده است. ([۱]) مشاهده طبیعت و تاریخ رویدادها، و اندیشه در خلقت، از دیرباز انسان را متوجه ساخت که آفرینش جهان بیهوده نبوده و هدفی را دنبال می‌کند. ([۲]) انسان نیز در این مجموعه منظم و با هدف قرار گرفته و با آن همگام و سازگار است. بنابراین، هر چیزی که در راستای این نظم طبیعی باشد، درست و عادلانه است. حقوق نیز از این قاعده بیرون نبوده و مبنای آن در مشاهده موجودات و اجتماع‌های گوناگون است. پس، از ملاحظه «آنچه هست» می‌توان به جوهر «آنچه باید باشد» دست یافت. به بیان دیگر، در شیوه ارسطویی جستجوی عدالت، واقع‌گرایی و پایه آن مشاهده و تجربه است. ([۳]) در مجموع باید اذعان کرد که در آرای اندیشمندان و مکاتب، تعبیرهای متعدد و مشابهی از مفهوم عدالت صورت گرفته که بخشی از آنها به شرح ذیل است:

- عدالت، خصیصه ماهوی نظم الهی حاکم در کائنات
- عدالت، به معنای: «وضع کل الشیء فی موضوعه»؛ یعنی، قرار دادن هر چیز در جای خویش
- عدالت، به معنای: «اعطاء کل ذی حق حقه»؛ یعنی، حق را به حقدار رساندن و ایفای اهلیت و رعایت استحقاقها و نفی تبعیض عدم ترادف با برابری مطلق
- عدالت، به معنای اعتدال‌گرایی، میانه‌روی و رعایت ملکات متوسطه
- عدالت، به معنای تعادل سه قوه در نفس و مدینه و سپردن راهبری نفس و مدینه به خرد و خردمندان
- عدالت، به معنای راستی، راستکرداری و راست کردن

- عدالت، به معنای تناسب و تساوی جرم با مجازات در حوزه قضا
- عدالت، به معنای تأمین مصلحت عمومی به بهترین وجه ممکن و اصلی ترین مبنای تأمین عمران و امنیت
- عدالت در مدینه، به معنای تقسیم مساوی خیرات مشترک عمومی
- عدالت، به معنای «حسن در مجموع» و کمال فضایل، و جور به معنای مجموعه و تمام رذایل
- عدالت، به معنای تقوای فردی و اجتماعی و همسازی با نظم الهی حاکم بر طبیعت
- عدالت، به معنای انصاف
- عدالت، به معنای عقد و قرارداد اجتماعی افراد، جهت تقسیم کار در حیات مدنی مبتنی بر شریعت
- عدالت، به معنای مفهومی همسان با عقل و خرد عملی
- عدالت از دید فقها، به معنای ملکه راسخه‌ای که باعث ملازمت تقوا در ترک محرمات و انجام واجبات می‌شود.

افلاطون در کتاب «جمهوری» به تفصیل از عدالت سخن می‌گوید. ([۴]) به نظر او عدالت آرمانی است که تنها تربیت یافتگان دامن فلسفه به آن دسترسی دارند و به یاری تجربه و حس نمی‌توان به آن رسید. عدالت اجتماعی در صورتی برقرار می‌شود که «هر کس به کاری دست زند که شایستگی و استعداد آن را دارد، و از مداخله در کار دیگران پرهیزد». پس، اگر تاجری به سپاهی گری بپردازد، یا یک فرد سپاهی، حکومت را به دست گیرد، نظمی که لازمه بقا و سعادت اجتماع است به هم خواهد ریخت و ظلم جانشین عدلخواهی شد. حکومت، شایسته دانایان و خردمندان و حکیمان است و عدل آن است که هر کسی بر موضع خود قرار گیرد و، به جای پول و زور، خرد بر جامعه حکومت داشته باشد. بی گمان، مقصود

افلاطون طبقاتی کردن جامعه به شیوه خوان سالاران نبوده. زیرا، در جامعه آرمانی او اوصاف سپاهی‌گری، حکمت و تجارت اکتسابی است نه ارثی، و معیار توصیف اشخاص، زمان اشتغال است نه ولادت. با وجود این، بر او خرده گرفته‌اند که چرا وضع شغل و معلومات شخص، او را به حکم طبیعت، تنها سزاوار کاری معین می‌کند، چندان که تجاوز از آن ستمگری باشد. وانگهی، تقسیم میان آزادمردان و بردگان نیز در این طبقه‌بندی می‌گنجد: چنان که ارسطو بر همین پایه ادعا کرد که بعضی از مردم به حکم طبیعت، برده‌اند و باید در همین وضع باقی بمانند. ([۵]) نفس آدمی نیز به عدالت نیازمند است، و هنگامی این فضیلت به دست می‌آید که هر یک از قوا در جای خود قرار گیرند و نظمی خاص بر روابط آنها حکمفرما باشد. تمام قوای انسانی، مانند خشم و شهوت، باید زیر فرمان عقل قرار گیرند و هر کدام عهده‌دار وظیفه خود شوند. ([۶]) مانند این مضمون را در ادبیات و حکمت و فقه نیز فراوان می‌توان دید، که نشانه نفوذ افکار حکیم دانای یونانی است. از جمله در مثنوی مولوی می‌خوانیم:

عدل چه بود وضع اندر موضعش ظلم چه بود وضع در ناموقعش نیست باطل هر چه یزدان آفرید از غضب و زحلم و زنج و مکید خیر مطلق نیست زینهار هیچ چیز شر مطلق نیست زینها هیچ چیز نفع و ضرر هر یکی از موضع است علم از این رو واجبست و نافعست ([۷])

همچنین از شیخ طوسی از کتاب مبسوط نقل شده است که: «ان العدل فی اللغة، ان یکون الانسان متعادلا لحوال متساویا» ([۸]) در تفسیر «المیزان» (ج ۱، ص ۳۷۱) عدالت با این عبارت تعریف شده است: «و هی اعطاء کل ذی حق من القوی حقه، و وضعه فی موضعه الذی ینبغی له» و این مضمون‌ها نفوذ اندیشه‌های افلاطون را در این زمینه نشان می‌دهد. چنان که گفته شد، افلاطون، که مفهوم عدالت را در جامعه‌ای با فضیلت جستجو می‌کند، عدالت اجتماعی را در حاکمیت دانشمندان و خردمندان می‌بیند و تجاوز از آن را ظلم می‌شمارد.

بخش دوم: اعطای حق به سزاوار آن از دیدگاه ارسطو

به نظر ارسطو، عدالت دارای دو معنی خاص و عام است: ([۹]) عدالت به معنی عام شامل تمام فضایل است. زیرا هر کس به کار ناشایسته‌ای دست زند، ستم کرده است. سعادت واقعی از آن کسی است که با فضیلت باشد و از دستورهای عقل اطاعت کند. فضیلت انسان دو آفت بزرگ دارد: افراط و تفریط، که بایستی از هر دو پرهیز کرد. میانه‌روی و اعتدال، میزان تشخیص رذایل از فضایل است؛ پس تهور و ترس هر دو مذموم و حد وسط بین آنها یعنی شجاعت فضیلت است؛ همچنان که سخاوت میانه بخل و تبذیر، و مناعت و تواضع، اعتدال میان تکبر و زبونی است. در آخرین تحلیل، می‌توان گفت: عدالت به معنی عام، «تقوای اجتماعی» است. ([۱۰]) در نظر ارسطو انسان، به حکم طبیعت، نه خواهان فضیلت و کمال است، نه گریزان از آن. فطرت انسان بسیط است و فضیلت و عدالت اکتسابی؛ منتها، طبیعت او به گونه‌ای است که می‌تواند خود را با آنچه کسب کرده سازگار کند و با خو کردن به آن، به کمال یابد. این مفهوم عدالت نیز در اخلاق و حکمت اسلامی نفوذ کرده است: از جمله در کتاب اخلاق عالم آرا (محسنی) می‌خوانیم که: «عدالت جامع فضایل است و مانع رذایل» و در توجیه آن می‌نویسد: «به جهت وحدت تناسبی است که در میان اجرای متباینه به هم می‌رسد و کثرت را به صورت وحدانی جلوه می‌دهد و آنجا که حضرت خیر الانام به کلام معجز نظام (خیر الامور اوسطها) به خیریت اوساط تصریح فرموده، شرف عدالت را بر وجهی ابلغ بیان نموده...» (ص ۳۴). خواجه نصیر الدین طوسی نیز در کتاب اخلاق ناصری می‌نویسد: «اما انواعی که در تحت جنس عدالت است دوازده است: اول صداق، دوم الفت، سوم وفا، چهارم شفقت، پنجم صله رحم، ششم مکافات، هفتم حسن شرکت، هشتم حسن قضا، نهم تودد، دهم تسلیم، یازدهم توکل، دوازدهم عبادت...». ([۱۱]) عدالت، به معنی خاص کلمه، برابر داشتن اشخاص و اشیاء است. هدف عدالت همیشه تامین تساوی ریاضی نیست. مهم این است که بین سود و زیان و تکالیف و حقوق اشخاص، تناسب و اعتدال رعایت شود. پس، در تعریف عدالت می‌توان گفت: «فضیلتی است که به موجب آن باید به هر کس آنچه را که حق اوست داد.» ارسطو عدالت را به معاوضی و توزیعی تقسیم می‌کند: مقصود از عدالت معاوضی، تعادل میان دو عوض در معامله است، به گونه‌ای که یکی از دو

طرف قرارداد نتواند به بهای فقر دیگری، ثروتمند شود یا هر دو عوض را به دست آورد. این مفهوم عدالت خود به خود در قرارداد به دست می‌آید، ولی ضمانت اجرای آن، جبران خساراتی است که زیان دیده را به وضع متعادل بازگرداند و برابری را تأمین کند. بر عکس، عدالت توزیعی، مربوط به تقسیم ثروت و مناصب اجتماعی و ناظر به زندگی عمومی و نقش دولت است.

بخش سوم: رومیان و منافع مشترک

تعریف ارسطو در نوشته‌های اولپین ([۱۲]) و در کتاب دیژست مورد قبول واقع شده سیسرون عامل دیگری بر آن می‌افزاید و می‌گوید: «باید به هر کس آنچه را سزاوار است داد، مشروط بر این که به منافع عمومی زیان نرسد». اصطلاح «نفع مشترک» یا «نفع عموم» که در تعریف سیسرون آمده است، از آن پس در بیشتر رساله‌های حقوق و اخلاقی تکرار شد و می‌توان گفت که سایر تعریف‌ها، با اندک تفاوت، همان است که ارسطو فیلسوف یونانی گفته و حقوقدانان رومی کامل ساخته‌اند.

بند اول: ترجیح منافع قابل احترام‌تر

پاره‌ای از نویسندگان، عدالت را نظامی دانسته‌اند که برتری منافع قابل احترام‌تر را تأمین می‌کند. مقصود از این گفته این است که، نظم اجتماعی بر مبنای زور و قدرت قرار نگرفته و، به جای منافع قوی‌تر، منافع قابل احترام‌تر رجحان داده شود.

بند دوم: عدالت صوری و ماهوی

برخی «عدالت» را صوری و ماهوی تقسیم کرده‌اند. ([۱۳]) عدالت صوری به معنی برابری است و تنها مفهومی از عدالت است که با همه معیارهای پیشنهاد شده برای تمیز عدالت، سازگار است و همگان درباره آن به توافق رسیده‌اند. گروهی عدالت ماهوی را نیز برابری مطلق همگان شمرده‌اند. بر مبنای عدالت صوری، اگر قاعده‌ای به همه موقعیت‌ها و اشخاصی که موضوع آن قرار می‌گیرد یکسان حکومت کند و تبعیض روا ندارد، عادل است، خواه

مفاد آن قاعده درست باشد یا نادرست. بر عکس، در عدالت ماهوی به مضمون و محتوای قاعده نیز توجه می‌شود و «برابر داشتن» کفایت نمی‌کند؛ کیفیت نیز مطرح است و «سزاوار بودن» نیز شرط اجرای عدالت به شمار می‌آید. برای مثال، عدالت این نیست که هر قاتلی بدون توجه به وضع روحی و جسمی و سن اش، به اعدام محکوم شود یا کیفر ببیند. ولی، برابر داشتن تمام کسانی که در موقعیت یکسان قرار گرفته‌اند لازمه عدالت است. به طور معمول، عدالت به معنی کامل خود به کار می‌رود، مگر این که با قید «صوری» همراه باشد.

بخش چهارم: عدالت طبیعی و حقوقی

ارسطو در کتاب اخلاق خود، عدالت را به طبیعی و قانونی تقسیم می‌کند. مقصود او از عدالت طبیعی قواعد همگانی و نوعی است که از طبیعت اشیاء سرچشمه می‌گیرد و ارتباطی به عقاید اشخاص و قوانین حاکم بر جامعه ندارد. بر عکس، عدالت قانونی وابسته به اوامر و نواهی قانون است و ضابطه نوعی ندارد. برای مثال، نرخ بازخرید زندانی را قانون معین می‌کند و اجرای عدالت قانونی، منوط به پرداخت همان نرخ است. بدین ترتیب، برخلاف عدالت طبیعی که چهره آرمانی و الهی دارد، عدالت قانونی همانند حسن و قبح شرعی نزد متکلمان و عالمان اصول اسلامی است و از داده‌های قانون استنباط می‌شود. این تقسیم‌بندی، الهام بخش نویسندگانی است که از بیم تجاوز دادرسان به آرمان‌های ملی و اختلاط صلاحیت‌های قوه قانونگذاری و قضایی، اجرای عدالت را به طور مقید و در چارچوب قوانین برای دادرسان مجاز شمرده‌اند، بدین ترتیب که دادرس، در مقام تفسیر قوانین، می‌تواند از عدالتی که مجموعه قوانین به او تلقین می‌کند الهام گرفته و پا را از آن فراتر نهد. به بیان دیگر، قاضی باید همچون اسیری در بند، حرمت زنجیرهای قانون را که بر پای بسته شده است نگاه دارد و قدم در «سیاست قانونگذاری» نهد. بی‌گمان دادرس، اسیر اندیشه‌ها و اصولی است که خواندن و تفکر در قوانین به او القا کرده است. عادت به اجرای قانون و رعایت این دادرسی و شغلی نیز به وجدان اکتسابی او افزوده می‌شود و از او انسانی می‌سازد که به دشواری می‌تواند این زنجیرهای روانی را پاره کند و آزاد بیندیشد. به همین دلیل است که در همه نظام‌های حقوقی سرزمینی آزاد نیز پیش‌بینی شده تا مردمی به حکم وجدان اجتماعی و ذهن

زالال خود داوری کنند و با نام «هیات منصفه» جای قاضی حرفه‌ای و مقید را بگیرند. البته وجدان دادرس و آرمان‌های او را تنها قوانین و آیین‌های دولتی آبیاری نمی‌کند. او، هم انسانی مستقل است و هم عضوی از جامعه، و هر دو عنوان از ارکان شخصیت او است. به عنوان انسان از نژاد، وراثت، تربیت خانوادگی، باورهای اخلاقی مذهبی، موقعیت تاریخی و جغرافیایی خود متأثر است. از طرف دیگر هم به عنوان عضوی از اجتماع، اندیشه او از وجدان توده مردمی که با آنان ارتباط خویشی و اقتصادی و قومی دارد تاثیر می‌پذیرد. پس، آنچه او عدالت می‌بیند بازتابی از ترکیب عوامل پیچیده روانی و اجتماعی گوناگون است و آنگاه که در خلوت خویش به عدالت می‌اندیشد نمی‌تواند در چارچوبی که دولت برای او فراهم کرده است باقی بماند و روح خود را در حصار «عدالت قانونی» قرار دهد. ممکن است قاضی چنین وانمود کند که تنها قانون را به کار می‌بندد، ولی واقعیت این است که، در فرض سکوت و نقص قانون، او به ندای وجدان خود بیش از هدف قانونگذار، حساس است و می‌کوشد، تا آنجا که ابزارهای منطقی انتساب فکر به قانونگذار کارایی دارد، عدالتی را که محترم می‌دارد رعایت کند و حتی جانب انصاف را نگه دارد. تامل در رویه‌های قضایی [۱۴] نشان می‌دهد که بسیاری از آراء دادگاه‌ها از نظر منطقی قابل توجه نیست و چه بسا مخالف با قانون است. همه این انحراف‌ها را به اشتباه با سوء نیت قاضی نمی‌توان نسبت داد. گاه وجدانی بیدار و آگاه است که به سوی عدالت گام بر می‌دارد و نظریه‌های حقوقی را در استخدام می‌گیرد. بدین ترتیب، به جای «عدالت قانونی» که مفهومی بیهوده و خنثی را به ذهن می‌آورد، باید از عدالت قضایی یا حقوقی سخن گفت تا نمودار تمام واقعیت‌های قانونی و اجتماعی و روانی باشد و گویای نظامی شود که سلسله مراتب دادگاه‌ها و تکلیف اجرای قانون به آن می‌بخشد. قاضی در خدمت قدرتی که او را برگزیده نیست؛ در خدمت عدالت است و از قانون به عنوان ابزار راهیابی به آرمان خود سود می‌برد.

بخش پنجم: نقد تعریف ها؛ دشواری اعمال ضابطه ها

همه این تعریف ها به جای خود درست است و چهره ای از آن عدالت مطلوب و فضیلت والایی را که انسان در جستجوی آن است نمایش می دهد. زیرا، اگر در اجتماع هر چیز به جای خود قرار گیرد، یا به هر کس آن چه سزاوار است داده شود و مساوات رعایت گردد، یا از منافع حمایت شود که بیشتر قابل احترام است، ریشه ظلم و فساد کنده خواهد شد و در این بهشت برین، تنها عدل حکومت می کند. ولی تمام اشکال در این است که هر کس در اجتماع چه جایی دارد و چه چیز را سزاوار است، و منافع قابل احترام تر کدام است؟ در واقع، عدالت به اموری تعریف شده که خود بر اجمال آن افزوده است و هیچ معلومی به دست نمی دهد. حد عدالت را به سادگی نمی توان معین ساخت، و اشکال حکیمان در این کار به همان اندازه است که در تعریف «حقیقت» و «جمال» گرفتار آیند. به عنوان مثال، با این که تعریف ارسطو فریبنده است، گاه اجرای آن به وسیله خود او چهره ای کریه می یابد. حکیم دانا، در اجرای همین تعریف و با الهام گرفتن از نوشته های افلاطون، استدلال می کند که «بعضی از مردم بر حسب طبیعت خود برده اند و در نتیجه شایسته بندگی هستند». در واقع، تلخی این استنتاج را او حسن نمی کرده است، چرا که زائیده محیط خود بوده و بر پایه روابط اجتماعی و اقتصادی آن روزگار داوری کرده است. در مفهوم کلی عدالت اختلاف مهمی وجود ندارد، ولی همین که خواسته شده از این مفهوم کلی قواعد جزئی بسازند و آن را با وقایع خارجی منطبق سازند، اختلاف سلیقه ها شروع می شود. دلیل اصلی این اختلاف ها تعارض دو چهره عام و خاص عدالت است و همین امر سبب می شود که قاضی، گاه به قانون متوسل می شود و گاه به انصاف. ([۱۵]) چنان که دیدیم، درباره مبادله اموال و توزیع ثروت، به نظر پیروان حقوق فردی، عدالت اقتضا می کند که بین ارزش کار و کالاهایی که مبادله می شود تساوی برقرار باشد و بهترین وسیله تامین این عدالت احترام به اراده طرفین است. ولی، طرفداران حقوق اجتماعی می گویند، این روش با انصاف منطبق نیست، زیرا در آن، وضع بدنی و موقعیت اجتماعی افراد به حساب نیامده است و عدالت حکم می کند که تمام ثروت ملی بین مردم به تناسب لیاقت آنان تقسیم شود. در چگونگی این تناسب نیز اختلاف شده است که آیا ثروت باید به تساوی بین همه تقسیم شود، یا به نسبت نیاز و یا به نسبت

ارزش و مقدار کاری که انجام می دهند. با وجود این، باید پذیرفت که مفهوم برابری به عنوان جوهر و اساس عدالت در همه این اختلاف سلیقه ها حفظ می شود. برای مثال، آنان که مایلند امتیازها و ثروت ها به تناسب لیاقت یا نیاز تقسیم شود، این قاعده را می پذیرند که سهم کسانی که دارای لیاقت یا نیاز یکسان هستند برابر باشد. به همین جهت، برابری را عدالت صوری و مجرد نیز نامیده اند تا نمودار اشتراک آن در همه دیدگاه ها موجود باشد. پس، به اعتباری می توان گفت که همه اختلاف ها در چگونگی اداره عدالت است نه در مفهوم آن.

بخش ششم: شناخت عدالت و منابع آن در تشخیص عدالت

اگر قواعد عدالت، به صورت نوعی و کلی، مبنای حقوق قرار گیرد و از داوری های فردی ممتاز شود، مشکل مهم، تشخیص راه استنباط و احراز این قواعد است: یعنی باید دید چگونه می توان احکام عادلانه را به دست آورد و چه مقامی برای این تشخیص صلاحیت دارد؟ در برابر این پرسش، پاسخ مسلم و قطعی وجود ندارد و شاید بتوان ادعا کرد که از پیچیده ترین مسایل فلسفه حقوق است. در این مورد نظراتی وجود دارد، از جمله:

۱ - بعضی گفته اند قواعد عدالت باید، به حکم عقل و از راه تحلیل مسایل اجتماعی و آرمان ها، استخراج شود. اساس این نظر را - که بر پایه طبیعت اشیاء و نظم عمومی جهان و هدف آفرینش قرار دارد - در آغاز گفتار آوردیم و دیدیم که چگونه می توان از آن چه هست به مفهوم عدالت دست یافت.

۲ - بعضی دیگر داوری عقل را در این باب نمی پذیرند و معتقدند که تنها از راه ایمان و اشراق می توان به این قواعد دست یافت، و عواطف انسانی و حکم دل است که مبنای تمایز داد و ستد قرار می گیرد. جمعی نیز اراده خداوند و مذهب را به عنوان ضابطه بر گزیده اند. ([۱۶])

۳ - از سوی دیگر، جامعه شناسان بر این باورند که عدالت، ناشی از وجدان عمومی است. آنها که نخواسته اند مفهوم مجرد «وجدان عمومی» را بپذیرند می گویند، قاعده ای عادلانه است که وجدان گروه بزرگی از مردم آن را درست بدانند. ([۱۷]) برتراند راسل، در تعریف عدالت می نویسد: «عدالت عبارت از هر چیزی است که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند» یا به بیان

دیگر، «عدالت عبارت از نظامی است که آنچه را که، به تصدیق عمومی، زمینه‌هایی برای نارضایتی مردم فراهم می‌کند به حداقل برساند».[۱۸]

هیوم، را نیز باید در زمره این گروه آورد؛ زیرا او عدالت خواهی را تا مرز فایده گرایی محض پایین می‌آورد. از گفته‌های اوست که: «قواعد عدالت، طبیعی نیستند بلکه ساختگی می‌باشند، نه بدین معنی که پایه درستی ندارند، چرا که آن قاعده بر حسب ذات خود، مفیداند».[۱۹]

۴- در برابر نظرات مذکور بسیاری از نویسندگان، عدالت را تابع رای عمومی نمی‌دانند. به نظر آنان، همان گونه که قواعد طبیعی را به نیروی اکثریت نمی‌توان تغییر داد و حقیقت وابسته به نظر عموم نیست، عدالت را نیز نباید با رای اکثریت مردم تعیین کرد. ارسطو در این باب می‌گوید: «عدالت امری است که انسان عادل فکر می‌کند» و لوفور، استاد فرانسی، در توضیح آن تأیید کرده است، که به جای توجه به شمار اشخاص، باید نظر بهترین و صالح‌ترین مردم را مبنا قرار داد.[۲۰]

رویه نیز در پایان تحلیل خود نتیجه می‌گیرد که برای یافتن قواعد عدالت باید به جامعه حقوق دانان، که در جستجوی این قواعد و در مقام ستایش آن هستند، رجوع کرد. عرف عمومی و قوانین دولتی نمی‌تواند ضابطه تشخیص عدالت قرار گیرد، و به همین سبب است که گاه بین قواعد حقوق و عدالت تعارض ایجاد می‌شود.[۲۱]

۵- هگل و پیروان او هم دولت را تنها مقام صالح برای تشخیص عدالت دانسته‌اند. به نظر این گروه، مبنای عدالت اراده دولت است و هیچ تفاوتی بین «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» وجود ندارد(ش ۵۲). ریشه این بی‌اعتمادی به عدالت را باید در عقاید سوفسطائیان یونانی دید که می‌گفتند «عدالت آن است که مفید به هر حال قوی‌تر باشد».[۲۲] و همچنین از پاسکال که می‌گفت «خطرناک است به مردم گرفته شود که قوانین عادلانه نیستند».

بخش هفتم: چهره اخلاقی عدالت و هنر شناخت آن

آنچه درباره مبنای حقوق و اخلاق گفته شده است، ما را از ورود در این بحث بی‌نیاز می‌سازد، ولی یادآوری دو نکته بی‌فایده نیست:

۱ - عدالت مفهومی است اخلاقی، پس تمام عواملی که در اخلاق هر قوم موثر است، در تمایز داد و ستتم اثر دارد. قواعد عدالت فطری و ثابت نیستند، ولی در تشخیص آنها نمی‌توان تنها نیروی عقل اعتماد کرد؛ زیرا اعتقادهای مذهبی و عواطف نیز در این راه سهم موثری دارند.

۲ - درست است که هر انسان متمدنی در برابر حوادث اجتماعی در خود احساس عدالت می‌کند، و نیز درست است که گاه، داوری‌های خصوصی و پراکنده چنان به هم شبیه است از مجموع آنها می‌توان قواعدی نوعی استخراج کرد، ولی نباید افکار عمومی را میزان تشخیص عدل و ظلم قرار داد. ذهن ساده عرف، قادر به تحلیل تمام مسایل اجتماعی نیست و گاه گرفتار احساساتی می‌شود که از عقل بدور است. نیروی عقل را باید به یاری تجربه و مطالعه آبیاری کرد، و ذهن کسانی قادر به تشخیص عدالت است که در امور اجتماعی بینش و تجربه کافی اندوخته باشند. همان گونه که برای ارزیابی آثار هنری به کسانی رجوع می‌شود که ذهنشان آماده تمایز زشتی و زیبایی است، کسی که به دنبال قواعد عدالت است هم باید در پی اشخاص باشد که صلاحیت جدایی درست از نادرست را داشته باشند. داوری‌های عامیانه ممکن است در پاره‌ای از امور ساده و ابتدایی درست باشد، ولی نمی‌توان همیشه به آن اعتماد کرد.

برای نمونه، در روزنامه‌ها می‌نویسند که مردی با کمال بی‌رحمی زن ناتوانی را شکنجه داده است؛ احساسات عمومی تحریک می‌شود و همه او را در وجدان خود محکوم می‌سازند؛ ولی دادرسی که اثر محیط را در اراده افراد دریافته و می‌داند که بی‌نظمی اجتماع عامل اساسی وقوع جرم است، با سرعت مردم حکم نمی‌کند و بیشتر از آن که درصد انتقامجویی و تسکین احساس آنی خود باشد، در پی اصلاح مجرم و درمان اوست. وضع زندگی بزهکار، رابطه او با مقتول، اوضاع و احوالی که قتل در آن اتفاق افتاده است، سبق تصمیم و درجه

بداندیشی مجرم، شخصیت طرفین و دهها مساله دیگر در تصمیم او موثر است. عدالتی که او می بیند با دیگران متفاوت است، همچنان که دید یک هنرمند با نظر عوام تفاوت دارد. به اضافه، عدالتی که در جامعه ناپاکان و هرزگان محترم است، با آنچه در مجمع پرهیزکاران دو دوراندیشان عدالت نامیده می شود یکسان نیست. همین اختلاف سلیقه است که پاره ای از محققان را واداشته که «عدالت و اخلاق مذهبی» را جانشین «عدالت اجتماعی» سازند. (۲۳)

بنابراین، در تشخیص عدالت، ملاک داوری عمومی نیست و باید از مجموع عقاید بزرگان اجتماعی و رویه های قضایی در هر دوره ای استخراج شود.

بخش هشتم: قلمرو حقوق و عدالت

حقوق و عدالت دو همزاد تاریخی اند: یونانیان این اتحاد را پیش از دیگران دریافتند و رومیان، دنباله اندیشه آنان را گرفتند. ژوستینین، حقوق را هنر دادگستری و پندار نیک می نامید. به گفته مشهور، دولتی پایدار می ماند که اقامه عدل کند و در رفتار خود جانب انصاف را از دست ندهد. ولی امروز عدالت برای حقوقدان، آرمانی است که قوانین باید از آن الهام بگیرد. یعنی، دو مفهوم حقوق و عدالت، در عین حال که با هم پیوند نزدیک دارند، از هم جدا شده اند. به بیان دیگر، نظمی که به وسیله حقوق برقراری می شود، پیوسته در حال حرکت و تحول است و به سوی کمال می رود، کمالی که غایت آن عدالت و نیکی است. قاعده ای را که مردم با عدالت و انصاف منطبق ندانند به میل و رغبت اجرا نمی کنند و برای فرار از آن به انواع وسیله ها و حيله ها دست می زنند. پس دولت برای حفظ نظام عمومی و ایجاد آرامش اجتماعی، ناگزیر است که، تا حد امکان، قواعد حقوق را با عدالتی که نزد مردم، محترم است سازگار کند. پیوند حقوق و عدالت را در بسیاری از قواعد می توان دید. برای مثال، نظم در معاملات ایجاب می کند که اشخاص در اعتبار و نفوذ قراردادها تردید نکنند و مطمئن باشند که دولت مفاد پیمانشان را محترم می دارد، و در صورت لزوم، مدیون را به اجرای آن ملزم می کند. با این حال، قانونگذار لزوم اجرای عدالت را نیز از یاد نبرده است و به حاکم اجازه می دهد تا به مدیون «مهلت عادلانه یا قرار اقساط بدهد» (ماده ۲۷۷ قانونی مدنی) و گاه هم در مفاد تعهدات طرفین تجدید نظر می کند (ماده ۴ قانون روابط

مالک و مستاجر) ([۲۴]) و در مقام اجرای حکم، توقیف اسباب کار و لباس و اشیاء ضروری مدیون و خانواده او را ممنوع می سازد (ماده ۶۵ قانون اجرای احکام مدنی). زمان رسیدگی به دعای راجع به برات و سفته و چک در امور تجارتي پنج سال است، ولی دارنده برات می تواند وجه آن را از کسی که به ضرر او استفاده بلاجهت کرده است، تا ده سال مطالبه کند (مواد ۳۱۸ و ۳۱۹ قانون تجارت). همچنین اگر سند تجارتي، به سبب نداشتن یکی از شرایط اساسی، اعتبار برات و سفته و چک را از دست بدهد، در دعای دارنده آن به طرفیت استفاده کننده بلاجهت پذیرفته می شود (تبصره ماده ۳۱۹ قانون تجارت). رعایت تناسب در تعهدات مالیاتی سبب شده است که درآمدها تا میزان معینی از مالیات معاف گردند و از آن پس نیز، نرخ مالیات به صورت تصاعدی محاسبه شود. در حقوق کیفری نیز، معاف شدن از مجازات در مورد شخصی که در مقام دفاع مشروع به دیگری صدمه زده است از مفهوم «عدالت» سرچشمه گرفته است. وانگهی، یکی از اوصاف حقوق این است که کلی و مجرد از خصوصیت های فردی باشد و به شکل «قاعده» ظاهر شود (ش ۱۵۷ تا ۱۵۹). قاعده بر مصداق های خارجی یکسان حکومت می کند، پس در درون هر قاعده حقوقی، جوهر عدالت یعنی برابری به چشم می خورد و مانع تبعیض های ناروا و خودسرانه می شود. بی گمان چنین عدالتی صوری است و احتمال دارد که ماهیت قاعده حقوقی، ظلم محض باشد. ولی، دست کم صورت عدالت در هر قاعده ای دیده می شود و از همین جاست که می گویند: «ظلم بالسویه نیز عدل است» ([۲۵]) با وجود این، پاره ای نویسندگان، مانند هیوم و مارکس، به این دلیل که عدالت، مفهومی مبهم و آرمانی و تخیلی است و نمی تواند موضوع تحقیق های علمی قرار بگیرد، آن را واژه ای توخالی و بی محتوا پنداشته اند.

نقل شده است که هابز (Hobbes)، معیار شناخت عدالت را قانون می داند. بر این مبنا، قانون همیشه عادلانه است و عدالت اعتبار خود را از قانون می گیرد. این گفته، نظر کسانی را به یاد می آورد که حسن و قبح عقلی را انکار می کنند و حسن و قبح شرعی را جایگزین آن می سازند. در هر حال، این یگانگی در فرضی قابل قبول به نظر می رسد که عدالت به معنی صوری خود در نظر باشد. برای تامین عدالت معاوضی در قراردادها، قواعد و احکامی به چشم می خورد که تمایل طبیعی حقوق را به سوی عدالت نشان می دهد. برای مثال، در

قراردادهای معوض، قانون مالیت داشتن هر یک از دو عوض متقابل را شرط درستی عقد می‌داند تا تعادلی که دو طرف در نظر داشته‌اند محفوظ بماند. لزوم تعادل ارزش دو عوض نیز از نظر قانونگذار پوشیده نمانده است. قانونگذار به مغبون حق می‌دهد تا قرارداد نامتعادل را فسخ کند (ماده ۴۱۶ ق.م) و به خریدار کالای معیوب اختیار می‌دهد که یا کمبود عوض را با گرفتن «ارش» جبران سازد و یا عقد نامتعادل اقتصادی را بر هم زند (ماده ۴۲۲ ق.م). منع از تملک دو عوض نیز قاعده دیگری است که در حفظ توازن دو عوض ضروری است: چنان که در طلاق خلع گفته شده است که زن در صورتی می‌تواند به فدیة رجوع کند که برای شوهر نیز رجوع از طلاق ممکن باشد و زن نتواند، بدون پرداختن فدیة، شوهر را از حق رجوع محروم سازد و تعادل معهود در طلاق خلع را برهم زند. ([۲۶]) همچنین، پاره‌ای از محققان، از بیم جمع شدن دو عوض در ملک یکی از دو طرف قرارداد، شرطی که تلف مبیع پیش از تسلیم به خریدار را بر عهده او قرار دهد را خلاف مقتضای معاوضه پنداشته‌اند. ([۲۷]) در قواعد مربوط به همبستگی خانوادگی نیز بعضی از نویسندگان، به حق، دریافته‌اند که تکلیف فرزند، در انفاق به پدر و مادر، عوض متعادل تکالیفی است که آنان در زمان کودکی فرزند بر عهده داشته‌اند. ([۲۸]) اگر این استقرار به مواردی که به حکم قانون می‌توان شرایط قرارداد را به منظور ایجاد تعادل بین دو عوض تعدیل کرد (مانند تعدیل اجاره بها در فرضی که تراضی شده است که اجرت المثل برابر با اجاره بها باشد) گسترش دهیم، ([۲۹]) بخوبی در می‌یابیم که یکی از هدف‌های اصلی حقوق، اجرای عدالت است. گاه، گرایش طبیعی حقوق به سوی عدالت در نتیجه ضرورت‌های حفظ نظم و امنیت حقوقی بر هم می‌خورد، ولی این موارد استثنایی نباید در قاعده، تردید ایجاد کند. با وجود این، قلمرو حقوق و عدالت از دو جهت از هم متمایز می‌شود:

۱- هدف حقوق در درجه نخست ایجاد نظم اجتماعی است. گاهی قانون‌گذاری قواعدی را اقتضا می‌کند که عدالت در آن باره حکمی ندارد. برای مثال، در این که اتومبیل‌ها از کدام سمت خیابان حرکت کنند و یا در چه محلی توقف کنند؛ و اجازه مکره، کاشف از انتقال موضوع معامله است یا ناقل آن؛ و ضمان تلف مبیع پیش از تسلیم بر عهده فروشنده است یا خریدار؛ عدالت اقتضای حکمی ندارد و حقوق، به دلایل خاص دیگر، آنها را مقرر داشته

است. عدالت ایجاب می کند که همه در برابر قانون مساوی باشند و بر تمام موارد مشابه، یک قاعده حکومت کند، ولی خود قاعده را نمی توان نتیجه اجرای عدالت یا مخالف آن شمرد. همچنین، قانون نمی تواند جزئیات و خصوصیت های هر مورد را پیش بینی کند، و به ناچار احکام خود را بر مبنای مصالح و مفاسد نوعی معین می کند، این در حالی است که اجرای آن در پاره ای موارد با «عدالت» موافق نیست، چنان که برابری میراث پسران از نظر نوعی عین دادگری است، ولی همین قاعده در مورد دو برادر، که یکی پارسا و نیازمند و دیگری فاسد و بی نیاز است، عادلانه به نظر نمی رسد؛ یا اجبار مدیون به پرداختن مالی که خود به عهده گرفته است، از نظر مصالح نوعی، درست است ولی الزام کسی که به دلیل اضطرار، دین نامتناسبی را به عهده گرفته و یا در اثر حوادث اجتماعی تعهد او چند برابر گشته است، ستمکاری است.

۲ - گاه، حفظ نظم، قاعده ای را ایجاب می کند که مخالف عدالت است. چنان که نشیندن در خواست طلبکاری که در مدت معین اقامه دعوی نکرده یا ظرف مدت معین، از حکم نادرست ابتدایی، تجدید نظر نخواسته، عادلانه نیست، ولی قانون، به خاطر حفظ نظم دادرسی و کاستن از شمار دعاوی، آن را مقرر می دارد. همچنین عدالت اقتضا می کند که، اگر در اثر جنگ یا بروز بحران های اقتصادی ارزش پول تنزل فاحش کند، دادگاه بتواند تعهد اشخاص را به همان تناسب تعدیل کند، ولی در بیشتر کشورها این اقدام را مجاز نمی شمارند. عدالت حکم می کند که خطا کار باید کیفر اعمال زشت خود را ببیند؛ و هیچ کس را نمی توان، برای جرمی که دیگری مرتکب شده است، مجازات کرد. فرزندی که از رابطه نامشروع به دنیا آمده است هیچ گناهی ندارد، پس بی عدالتی است اگر او را از حمایت قانون محروم کنند و در شمار سایر افراد جامعه نیاورند. ولی تساوی حقوق او با فرزندان مشروع، با حفظ و سلامت خانواده مخالف است. زیرا در این صورت، تشکیل خانواده و نکاح دیگر ضروری نیست و اشخاص می توانند، به جای قبول تعهد های ناشی از ازدواج، با هر که می خواهند به سر برند؛ و این همان خطری است که قانونگذار از آن بیم دارد و در حمایت از اطفال طبیعی، مردم را به احتیاط وادار می سازد. ([۳۰])

این گونه مثال‌ها زیاداند ولی باید به خاطر داشت که ترجیح منافع عموم بر حقوق فردی نیز، اگر به صورت خشن و غیر انسانی در نیاید، خود نوعی عدالت است. باید این دو مصلحت را با هم جمع کرد و شخصیت انسان و حرمت جان و آزادی او را از یاد نبرد، و اجتماع را جولانگاه خودسری‌ها و سودپرستی‌ها نکرد. از رعایت تناسب بین حق فردی و منافع عمومی است که «عدالت اجتماعی» به معنای واقعی خود تامین می‌شود.

بخش نهم: عدالت و نظام ارزش‌ها معیار نیک و بد حقوق

امروزه همه، کم و بیش، پذیرفته‌اند که قواعد حقوق، زاده اراده دولت است؛ گاه این اراده به رغبت یا به اضطرار، آفریدگار حقوق است و گاه قواعدی را که عرف یا وجدان عمومی آفریده است به صراحت یا از راه رویه قضایی، تضمین و جذب می‌کند. ولی، در هر حال قانونگذاری عملی معقول، ارادی و با هدف است. بر مبنای این واقع گرایی، آنچه به حقوق اعتبار و توان مادی می‌بخشد، اراده دولت است، هر چند که از راه مستقیم دادگری منحرف شده باشد. به بیان دیگر، قانون بد نیز، همانند قانون خوب الزام اجتماعی ایجاد می‌کند. این نکته را یادآور می‌شویم که این واقع‌بینی اجتماعی به معنای ستایش قدرت دولت و چشم پوشی از معیار اخلاقی نیک و بد قوانین نیست. عدالت اگر وصف جوهری حقوق نباشد، بی گمان ترازوی ارزش و مهمترین وصف کمالی آن است. مردمی که طرف خطاب احکام دولتی هستند یا دادرسانی که مامور اجرای قواعد حقوق شده‌اند در پیشگاه وجدان خود، یعنی دادگاهی که دولت در آن اقتداری ندارد، با ترازوی عدالت، ارزش و اعتبار واقعی قانون را تعیین می‌کنند. این داوری، و بازتاب آن در نفوذ و اعتبار قوانین، واقعیت دیگری است که باید در کنار اقتدار دولت پذیرفت. اگر واقع گرایی نخست (دولتی) را صوری و واقع گرایی دوم (اخلاقی) را ماهوی بدانیم، شاید در بیان مقصود به حقیقت نزدیک‌تر شویم. بنابراین، نظامی که برای حقوق فراهم آوردیم به معنای مرسوم این واژه «تحقیقی دولتی یا اجتماعی» نیست، بلکه با آرمان‌های اخلاقی و مذهبی و سیاسی و احکام فطری نیز آمیخته است و هنر دادگستری و حق طلبی هم در آن جایگاهی شایسته دارد. در واقع، کوشیده‌ایم انسان را که در مرکز این نظام قرار گرفته است، آن چنان که هست، در نظر آوریم و به منابع

پنهانی حقوق نیز دست یابیم. در نظر حکیمان، والاترین ارزش‌ها «آزادی»، «برابری» و «عدالت» است. مقایسه این ارزش‌ها و شناخت ارزش برتر، از دشوارترین داوریه‌هاست. زیرا هر سه مفهوم چندان عزیز و گران‌بهاست و چنان با روح آدمی سازگار، که ترجیح یکی بر دیگری ناگوار بوده و به سختی پذیرفته می‌شود. با وجود این، تامل در نظام ارزش‌ها می‌تواند ارزش حاکم و برتر را معین کند.

نتیجه گیری

در نتیجه گیری پایانی این مقاله باید گفت عدالت مفهومی اخلاقی است. انسان به دلیل وجود اختلافات اجتماعی، در خود به نوعی عدالت احساس نیاز می‌کند. این احساس عدالت نزد همه بیش و کم وجود دارد، ولی بیشتر احکام عرفی، ساده و ناقص است و همگان درباره مسایل حقوقی و اقتصادی، عدالت را تشخیص نمی‌دهند. همان گونه که در اخلاق باید، عرف پاکان و پرهیزکاران را مبنا قرار داد، مفهوم عدالت را نیز باید در نوشته‌های دانایان حقوق و اخلاق جستجو کرد. به طور خلاصه، انسان طالب اجرای عدالت است. سخت‌ترین دل‌ها نیز وانمود می‌کنند که چنین شوقی را در درون خود دارند. تاریخ زندگی بشر را تلاش در راه تمیز و اجرای عدالت تشکیل می‌دهد. با وجود این، در جستجوی این گم‌گشته، نزاع‌ها بر می‌خیزد و ستیزها رخ می‌دهد، چندان که گاه ستمگران و زورمندان، ظلم‌ها می‌کنند تا اثبات نمایند که روشی عادلانه دارند. عدالت پیوسته از این ابهام درونی رنج می‌برد و قربانی آزادی خود از تعلق‌ها می‌شود. پس، آخرین چاره این است که با اخلاق پیوند خورده، و همگان با آن تحول یابد. بدین ترتیب، آرمان عدالت و مصداق‌های آن ثابت نیست و به جای عدالت معقول و جاودانه، باید از «عدالت زمانه» سخن گفت. دادرسان، هنرمندان تمیز اخلاق و عدالت و تواناترین حامیان این ارزش‌ها هستند و پایبندی روانی آنان به رعایت حرمت قانون و آراء گذشته خود و همچنین سلسله مراتب قضایی که به وحدت رویه‌ها می‌انجامد، از مهم‌ترین عوامل ایجاد نظم در اجرای عدالت و جلوگیری از آشفته‌گی راه حل‌ها در این زمینه است. چنان که گفته شد، در نظر گروهی از نظریه‌پردازان، جوهر عدالت در دنیای کنونی «برابری» است. اجرای عادلانه قانون بدین معنی است که درباره غنی و فقیر و در هر

موقعیتی، یکسان اجرا شود. ولی، باید پذیرفت که در این مفهوم صوری و خشک هیچ گونه کیفیتی راه ندارد و نقص در همین جا است. بی گمان، عدالت ایجاب نمی کند که درباره هر مجرمی، قطع نظر از ویژگی های فردی او، مجازاتی یکسان مقرر شود و کیفر، به اعمال تعلق گیرد نه به اشخاص. عدالت صوری و مجرد برای صورت بخشیدن به این مفهوم اخلاقی و اداره آن کافی نیست و حکم دل و شرایط، در آن نقش موثری دارد. به گفته هیوم «این عقل نیست که معیار اخلاقی را معین و تحمیل می کند، بلکه احساس ما است». و انگهی، انصاف نیز باید وسیله نرمش و انعطاف عدالت شود و از ناروایی در اجرا و اداره عدالت بکاهد و ارزش های متعارض را جمع کند.

پی‌نوشت‌ها

- [۱] - برای مطالعه درباره رابطه حقوق و عدالت، از میان کتاب‌های فارسی، رجوع شود به: جلد اول کتاب مبانی حقوق، تألیف آقای دکتر موسی جوان، تهران ۱۳۳۶.
- [۲] - «ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى»: ایه ۸ از سوره روم. همچنین، ر.ک: ایه ۴۴ از سوره عنکبوت، ایه ۳ از سوره الرحمن، ایه ۳ از سوره تغابن، ایه ۱۶ از سوره انبیاء، ایه ۲۷ از سوره ص.
- [۳] - قرآن کریم نیز بدین شیوه تجربی برای هدایت اندیشه‌ها در جستجوی عدالت فرمان می‌دهد: ایه ۱۰۹ از سوره یوسف، ایه ۴۴ از سوره فاطر.
- [۴] - افلاطون، جمهوری، ترجمه فواد روحانی، ص ۳۸ به بعد.
- در این کتاب بین سفالوس و سقراط و دیگران این مباحثه مطرح می‌شود که عدالت چیست؟ آیا دای دین است یا نیکی در حق دوستان و بدی درباره دشمنان، یا اساس آن نیکوکاری است، یا سرانجام عدالت عمل به نفع طبقه حاکم است؟
- [۵] - دنیس لوید، مفهوم حقوق، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ پویر، جامعه باز و دشمنانش، ترجمه علی اصغر مهاجر، ص ۱۰۰.
- [۶] - دنیس لوید، مفهوم حقوق، ص ۱۱۸؛ امام محمد غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، جزء ۸، ص ۹۸.
- [۷] - مولانا جلال الدین رومی: مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۵۶۰ به بعد.
- [۸] - نقل از: شیخ مرتضی انصاری، مکاسب رساله عدالت، ص ۳۲۶.
- [۹] - ویلی، فلسفه حقوق، ج ۱، معانی و هدف‌های حقوق.

[۱۰] - همان، ش ۳۱.

[۱۱] - جلال الدین همایی، منتخب اخلاق ناصری، ص ۲۴.

[۱۲] - Ulpian

[۱۳] - دنیس لوید، مفهوم حقوق، ص ۱۱۷.

[۱۴] - کاتوزیان، ناصر، توجیه و نقد و رویه قضایی، انتشارات یلدا.

[۱۵] - عدالت را که مفهوم نوعی دارد با انصاف که احساسی از چهره لطیف تر عدالت در موارد خاص است نباید اشتباه کرد. رجوع به انصاف زمانی مورد پیدا می کند که اجرای قاعده ای عادلانه در فرضی خاص نتایج نامطلوب به بار می آورد و وجدان اخلاقی تمایل به اصلاح آن پیدا می کند: چنان که ارسطو نیز انصاف را عدالتی برتر از عدالت قانونی توصیف می کرد و ژنی نیز آن را احساس غریزی می نامد که راه حل بهتری را از عقل متعارف القا می کند (شیوه های تفسیر، ج ۲، ص ۴۸۸). همچنین رک: پیر بوله (Bellet)، قاضی و انصاف: مقاله در یادنامه رودیر، ص ۱۰.

[۱۶] - رنار، در کتاب «حقوق، منطق، ذوق سلیم» می نویسد: «مفهوم عدالت در وجدان هر کس نگاشته شده است. برای شناختن آن هم در ذات خود وهم در نفس دیگران و هم در تاریخ باید جستجو نمود. از این راه فکر عدالت نتیجه و محصولی از تکامل اجتماعی است. همچنان که فکر نویسنده در کتاب او نقش بسته، حقوق طبیعی نیز در ضمیر انسان پدید آمده» (مبانی حقوق، ترجمه دکتر موسی جوان، ج ۱، ش ۱۱۵، ص ۱۹۰)؛ همچنین رک: گستن و گوبو، رساله حقوق مدنی، مقدمه، ش ۱۲ درباره عقاید سن توماس داکن در تلفیق حکمت ارسطو و مذهب مسیح.

[۱۷] - دوگی، رساله حقوق اساسی، ج ۱، ص ۱۲۶.

[۱۸] - برتراند راسل، اخلاق و رسالت در جامعه، ترجمه دکتر محمود حیدریان، ص ۴۳. با وجود این، همو در جایی دیگر می نویسد: «بنابراین، اخلاق تنها در این حکم خلاصه نمی شود که می گوید: آنچه را که اجتماع می پسندد انجام بده و از آنچه اجتماع ناپسند می دارد

پرهیز کن» (همان کتاب، ص ۵۴) و این دو حکم، اگر عدالت را مفهومی اخلاقی بدانیم، متعارض می‌نماید.

[۱۹] - هیوم، رساله طبیعت انسانی، ترجمه لورای، ص ۶۰۱.

[۲۰] - لویی لوفور، حقوق و سایر قواعد زندگی اجتماعی، آرشیو فلسفه حقوق، سال ۱۹۳۵، ش ۳۴، ص ۱۹.

[۲۱] - روبیه، نظریه عمومی حقوق، ص ۲۲۱.

[۲۲] - همان، ص ۹۰.

[۲۳] - ریپر، «قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی»، ۱۶ و ۱۷؛ نیروهای سازنده حقوق ص ۴۱۴؛ عدالت مذهبی ملاک روشن و ثابت دارد. زیرا عادل کسی است که مرتکب گناهان کبیره نشود و اصرار بر ارتکاب گناهان صغیره نداشته باشد: شیخ مرتضی انصاری، رساله عدالت، ضمیمه مکاسب، ص ۳۲۶؛ این یکی از تعریف‌های عدالت در فقه است و مشهور در این باره می‌گوید: «انها کیفیه نفسانیه باعثة علی ملازمه التقوی او علیها مع المروه» و دو مفهوم «تقوا» و «مروت» را لازمه عدالت می‌بیند و بر ابهام می‌افزاید. از وسیله این حمزه نقل شده است که می‌گوید عدالت به چهار چیز حاصل می‌شود: ورع، امانت، وثوق، و تقوا (همان کتاب). [۲۴] - این امر در حقوق ما جنبه استثنایی دارد و به بهانه رعایت عدالت، دادرس حق تجدید نظر در قراردادهای را ندارد (دوره مقدماتی حقوق مدنی، چاپ اول، ص ۱۶۸).

[۲۵] - دنیس لوید، مفهوم حقوق، ص ۱۳۱.

[۲۶] - کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، خانواده، ج ۱، ش ۲۶۵.

[۲۷] - میرزای نائینی و شیخ موسی خوانساری، منیه الطالب، ج ۲، ص ۱۹۰.

[۲۸] - کاربونی، حقوق مدنی، ج ۱، مقدمه، ش ۱، ص ۶.

[۲۹] - همان کتاب، ش ۴۳۴ و ۳۸۲.

[۳۰] - کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، خانواده، ش ۳۱۱.